



پیغام عشق

قسمت هزار و یکم





خلاصه شرح غزل ۳۰۹۹ دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۸ گنج حضور

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

بداد پندم استاد عشق ز استادی

که هین، بترس ز هر کس که دل بدو دادی

[مولانا از زبان انسان می‌گوید:] وقتی با فضاگشایی و خروج از من‌ذهنی، از سبب‌سازی ذهن دور و با زندگی یکی شدم، تنها استاد عالم که خداوند است با استادی خودش از طریق عشق، به من شاگرد پندی را داد که از روز الست داده بود: «آگاه باش و از هر کسی که دلت را در اختیار تصویر ذهنی‌اش گذاشته‌ای و با او همانیده شده‌ای بترس.»

[یکی از خطرناک‌ترین چیزهایی که می‌توانی در مرکزت بگذاری تصویر ذهنی یک آدم است، آن هم آدمی که همانیدگی‌هایش مدام تغییرش می‌دهند. با گذاشتن یک من‌ذهنی دیگر در مرکزت و کنترل او، امکان دخالت شیطان و تولید درد توسط او را فراهم می‌کنی و از آن جایی که من‌ذهنی دائماً تأکید بر غیریت و جدایی دارد، هرگز نمی‌توانی با کسی که در ذهن دوستت داری به وصال و وحدت برسی.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

هر آن کسی که تو از نوش او بنوشیدی

ز بعدِ نوش کند نیشِ اوت فَصّادی

*فَصّادی: رگ‌زنی، حجامتگری

اگر کسی به مرکزت آمد و تو از هر چیزی که او به تو داده و برایت مانند عسل است نوشیدی و با آن همانیده شدی، بدان که بعد از چنین نوشیدنی، نیش او رگ تو را می‌زند یعنی برایت درد ایجاد می‌کند.



[مولانا با این بیت نتیجه‌گیری می‌کند که گذاشتن هیچ‌چیز علی‌الخصوص تصویر ذهنی یک آدم دیگر در مرکزت صحیح نیست و مدام وادارت می‌کند کنترلش کنی از ترس این‌که مبادا تغییر کند و مطابق میل نباشد و یا بی‌اعتماد شوی که مبادا دروغ بگوید و وفای به عهد نکند و این‌ها یعنی ایجاد درد.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

چو چشمِ مستِ کسی کرد حلقه در گوشت

ز گوش پنبه برون کن، مجوی آزادی

اگر چشم مست انسانی دیگر که به مرکزت آمده و آزادی را از تو گرفته حلقه نوکری را در گوش تو کرد و غلامش شدی، در این صورت دیگر آزادی را جست‌وجو نکن. بیا و پنبه از گوش من ذهنی‌ات درآور و این نصیحت را خوب بشنو.

[عاشق شدن براساس زندگی و زنده شدن به خدا خوب است اما این‌که در ذهن عاشق کسی بشوی و با او همانندگی پیدا کنی و صفات خوبی برایش تجسم کنی که درحقیقت دروغین‌اند، سبب از دست رفتن آزادی‌ات خواهد شد. زمانی می‌توانی از آزادی سخن بگویی که درون خودت از وضعیت‌ها و همانندگی‌ها آزاد شده باشی.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

برین بنه دل خود را چو دخل خنده رسید

که غم نجوید عسرت، ز خرمن شادی

دلت را روی این بگذار و بر این موضوع تمرکز کن که وقتی فضا را باز می‌کنی، دخل و درآمد شادی بی‌سبب می‌آید و در چنین صورتی من ذهنی و غم‌هایش از خرمن شادی تو مالیات نمی‌گیرد و چیزی کم نمی‌کند.

[هشیار باش که اگر برحسب همانندگی‌ها شاد شوی موقتی است زیرا من ذهنی اجازه نمی‌دهد شادی پایدار نصیبیت شود و از هر اتفاقی درد و مانع و مسئله می‌سازد. فضا را باز کن و بدون مقاومت و قضاوت اجازه بده خرد زندگی برایت کار کند تا



در این لحظه ابدی ساکن شوی و درآمد خنده که شادی بی سبب است و من ذهنی قدرت کم کردنش را ندارد نصیب دلت شود.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

مگر زمین مسلم دهد تو را سلطان

چنانکه داد به بشر و جنید بغدادی

باید تسلیم شوی و مرکز را عدم کنی تا فضای درون باز شود و قدرت معنوی حقیقی را به دست آوری. در این صورت است که سلطان یعنی خداوند، زمین مسلم را که همان فضای گشوده شده است به تو خواهد داد، همان طور که به دیگر انسان های زنده شده به زندگی مانند بشر و جنید بغدادی داده است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

چو طوق موهبت آمد، شکست گردن غم

رسید داد خدا و بمرد بیدادی

*موهبت: عطا، بخشش

وقتی فضا باز شود و هشیاری نظر یا حضور حاصل گردد، «طوق موهبت» که گردن بند بخشش الهی است نصیب انسان می شود. با چنین موهبتی عدل و داد و لطف و دهش خداوند گردن غم را می شکند و ظلم و بیدادگری من ذهنی را که با سبب سازی و همانیدگی حاصل شده از بین می برد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

به هر کجا که روی ماه بر تو می تابد

مه ست نورفشان بر خراب و آبادی



[وقتی سلطان یا خدا آن زمین مسلّم را که فضای گشوده شده و تسلیم است به تو بخشید] هر جا بروی از آن فضا و از مرکزت نور هشیاری و روشنی زندگی می بارد و مانند چراغ قوه ای مسیرت را روشن می کند. از تابع مکان بودن رها می شوی و با چشم عدم می بینی که هر جا بروی تنها نیستی. زندگی همراه توست و چون ماه تابان بر قسمت های درست شده تو که همانیدگی و رنجش را انداخته می تابد و با تشعشع خود قسمت هایی را هم که هنوز همانیدگی دارد و خراب است ترمیم می کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

غلام ماه شدی، شب تو را به از روز است

که پشتدار تو باشد میان هر وادی

اگر غلام ماه بشوی یعنی تمام حواست به این باشد که به جای سبب سازی در ذهن و ایجاد پندار کمال و کارافزایی من ذهنی، فضا را باز کنی و زندگی مانند ماه از مرکزت بالا بیاید، حتی همین جهان فرم نیز برایت مانند یکی شدن با زندگی یعنی جهان غیر فرم خواهد شد. با چنین وضعیتی می توانی هشیاری، برکت و عشق را در جهان پخش کنی. وقتی خدا حامی و پشتیبان تو باشد، بودن در این تن و استفاده از ذهن هم لذت بخش می شود زیرا با هدایت نور او، می توانی چالش های زندگی را حل و به مردم خدمت کنی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

خُنک تو را و خُنک جمله همرهان تو را

که سعد اکبری و نیکبخت افتادی

با چنین وضعیتی که از فضاگشایی تو و عمل برحسب نظم زندگی و پرهیز از سبب سازی ذهن حاصل می شود، خوشا به حال تو و خوشا به حال کسانی که همراه تو هستند و نور تو روشنشان می کند زیرا همگی سعد اکبر و خوش شگون و



نیک‌بخت هستید. هر جا باشید زندگی به زیبایی مقابل رویتان گشوده می‌شود و اتفاقات خوب را با خردش برایتان رقم می‌زند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

به وعده‌های خوشش اعتماد کن ای جان

که شاه مثل ندارد به راست‌می‌عادی

*راست‌می‌عادی: صدق قول، راست‌وعده بودن

به وعده‌های خوش خداوند اعتماد کن که قول داده اگر فضا را باز و مرکزت را عدم کنی کمکت می‌کند. بدان که شاه یعنی خداوند در وفای به عهد و راست‌گویی و خوش‌قولی نظیر و مانند ندارد و کمکش حتمی است و از دردها نجات می‌دهد. [برخلاف من‌ذهنی که هرگز راست‌می‌عاد و خوش‌قول نیست، زیر تعهدش می‌زند و حرف‌ها و ادعاهایش واهی است. درس دیگر مولانا در این بیت مهم، ضرورت وحدت هشیارانه و اعتماد انسان‌های فضاگشا به یکدیگر و خوش‌قولی و تعهدشان نسبت به هم برای از بین بردن موجودیت دردزای من‌ذهنی است.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

به گوش تو همه تفسیر این بگوید شاه

چنانکه اشتر خود را نوازند حادی

*حادی: آواز خواننده برای شتران

اگر فضا را باز کنی شاه یا خداوند، تفسیر این غزل را در گوش تو خواهد گفت. درواقع معنا و تفسیر اصلی غزل را زمانی می‌فهمی که آن را از خود شاه بشنوی؛ و این ممکن نمی‌شود مگر آن که تمام شئونات، جسم، فکر، هیجانان و درونت را در



این لحظه تحت نظم زندگی درآوری و به آهنگی کوک شوی و زندگی کنی که خدا برایت می‌زند. درست همان طور که
آوازخوان شترها، با آواز و نوایش شترها را کوک می‌کند که خوب راه بروند.

با تشکر:

تنظیم‌کننده متن: فرزانه

گوینده: فرزانه

منابع: برنامه ۹۳۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۸ گنج حضور، بخش اول

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

چه چگونه بد عدم را؟ چه نشان نهی قدم را؟

نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی

*قدم: دیرینگی، قدیم (مقابل حدوث)

چرا عدم و فضای یکتایی را توصیف می کنی؟ عدم یا زندگی چگونگی ندارد. چرا خداوند و خودت را که از جنس او هستی نشان دار می کنی؟ خوب نگاه کن که در این لحظه اولین قدم را درست برداری یعنی فضا را بگشایی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یار من

هیچ مباش یک نفس غایب از این کنار من

وقتی این لحظه فضا را باز کردم و از جنس عشق، از جنس خداوند، شدم به او گفتم تو قرین و یار من هستی، حتی یک لحظه هم از کنار من غافل نشو. من از جنس تو هستم، من می خواهم فضا را باز و مرکز را عدم کنم و با تو به وحدت هشیارانه برسم و دوباره از جنس تو شوم. [شما نباید هیچ لحظه ای بدون مرکز عدم باشید وگرنه وقتتان را تلف کرده و ایجاد درد و مسئله می کنید].

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

از قرین بی قول و گفت و گوی او

خو بدزد دل نهان از خوی او



دلِ انسان بدون هیچ گفت‌وگویی، به‌طور پنهانی و از طریق ارتعاش، خو و سیرت هم‌نشینی را که با او قرین شده‌است، می‌دزدد. [پس اگر قرین شما خداوند و خواندن ابیات مولانا باشد در این صورت از طریق فضاگشایی از زندگی و مولانا خو می‌دزدید ولی اگر قرین شما من‌های ذهنی و انسان‌های پردرد باشند از جنس من‌ذهنی شده و دل شما درد را از آن‌ها می‌دزدد.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها

از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها

صفات و انرژی‌های خوب زندگی و انرژی‌های بد و مخرب من‌ذهنی به‌طور پنهانی و از طریق ارتعاش از مرکز انسانی به مرکز انسان دیگر راه پیدا می‌کند. [بنابراین شما باید مرکز و سینه خود را از طریق فضاگشایی قرین خداوند کنید.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴

بر قرین خویش مَفْزَا در صِفَت

کَانَ فِرَاقِ اَرْدِ یَقِینِ دَرِ عَاقِبَتِ

تو که از جنس خداوند و قرین او هستی، در توصیف زندگی از اعتدال خارج نشو یعنی در پیشگاه خدا حسِ دانایی نکن و در حرف زدن از او پیشی نگیر، چراکه سرانجام این کار باعث جدایی تو از زندگی می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۵

نُطِقِ مُوسَى بُدْ بَرِ اَندَازَه، وَلِیکِ

هَم فِرَونَ اَمَدَ زِ گَفتِ یَارِ نِیکِ



سؤالات و حرف‌های حضرت موسی از حضرت خضر از نظر خودش به اندازه بود ولی همان سؤال‌ها از نظر حضرت خضر زیاد بود، یعنی انسان با من ذهنی‌اش در حرف زدن از خداوند پیشی می‌گیرد.

[داستان موسی و خضر داستان ما با خداوند هم هست. ما یک من ذهنی داریم که مانند داستان موسی و خضر، تندتر از خداوند حرف می‌زند. خضر نماد خداوند یا جاودانگی ما است. موسی هم نماد پیغمبری ماست که می‌توانیم پیغام زندگی را از فضای یکتایی بیاوریم.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۶

آن فزونی با خضر آمد شقاق

گفت: رو تو مکتبری هذا فراق

*شقاق: جدایی و دشمنی

*مکتبر: پُرگو

آن زیاد سؤال کردن و جلو زدن موسی از خضر باعث جدایی آن دو شد، در نتیجه خضر گفت: حالا که زیاد حرف می‌زنی و ساکت نمی‌شوی برو که وقت جدایی من و تو رسیده است. خداوند هم به ما می‌گوید حالا که فضاگشایی نمی‌کنی و با ذهنت زیاد حرف می‌زنی، برو با فکرهای من ذهنی‌ات، مسائلت را حل کن.

قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۷۸

«قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ...»

«گفت: این [زمان] جدایی میان من و توست...»



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۷

موسیا، بسیار گویی، دور شو

ور نه با من گنگ باش و کور شو

خضر گفت: ای موسی خیلی حرف می‌زنی، از من دور شو. اگر می‌خواهی با من همراه باشی باید لال و کور باشی. خداوند هم به ما می‌گوید با ذهنت در حرف زدن زیاده‌روی می‌کنی اگر با من می‌آیی لال و کور شو یعنی فضا را بگشا و ذهنت را خاموش کن. من دارم همه‌چیز را درست می‌کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۸

ور نرفتی، وز ستیزه شسته‌یی

تو به معنی رفته‌یی بگسسته‌یی

*شسته: مخفف نشسته است.

خضر به موسی می‌گوید اگر نروی و با پافشاری همین‌جا بمانی، بدان که تو در اصل از من دور شده و جدا افتاده‌ای. خداوند هم به ما می‌گوید اگر با مقاومت و ستیزه هنوز در ذهن نشسته‌ای و با من ذهنی از من کمک می‌خواهی، بدان که در اصل و در معنا رفته‌ای و از اداره من خارج شده‌ای [ولی بالاخره درد تو را به من برمی‌گرداند].

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۱

دیو چون عاجز شود در افتتان

استعانت جوید او زین انسیان

*افتتان: گمراه کردن



دیو یا شیطان یعنی نیروی همانیدگی و درد جهان وقتی انسان را در حال فضاگشایی و تمرکز روی خود می‌بیند و در گمراه کردن او عاجز می‌شود، از کسانی که من ذهنی دارند کمک می‌گیرد تا او را از ادامه کار روی خود بازدارند.

[اگر با مولانا پیش می‌روید، نگذارید کسی بیاید با شما دوست شود و شما را از راه به‌در کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۲

که شما یارید با ما، یاری‌ای

جانب ما یید جانب داری‌ای

شیطان به آن‌ها می‌گوید: شما از جنس ما و یار ما هستید، ما را یاری کنید، این شخص دارد به حضور می‌رسد. شما حامی ما هستید، پس از ما حمایت کنید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۶

تو چو عزم دین کنی با اجتهاد

دیو، بانگت بر زند اندر نهاد

اگر تو عزم دین کنی یعنی فضا را بگشایی و با خدا یکی شوی و در این راه با پرهیز و فضاگشایی تمام کوششت را به کار ببری و به حرف مولانا گوش بدهی، در این صورت شیطان در درونت سروصدا راه می‌اندازد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۷

که مرو زان سو، بیندیش ای غوی

که اسیر رنج و درویشی شوی

*غوی: گمراه



شیطان در گوش تو می‌خواند: ای گمراه، به آن سو یعنی به سوی فضاگشایی نرو و اندیشه کن، چراکه با این کار اسیر درد و درویشی خواهی شد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۸

بینوا گردی، ز یاران و ابری

خوار گردی و پشیمانی خوری

دیو از طریق من ذهنی خودت به تو می‌گوید: اگر راه دین یعنی فضاگشایی و مرکز عدم را ادامه دهی و همانندگی‌ها را رها کنی، بینوا و تنگدست خواهی شد و از دوستانت جدا می‌شوی، در نتیجه خوار و ذلیل شده و دچار پشیمانی می‌شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۹

تو ز بیم بانگ آن دیو لعین

واگریزی در ضلالت از یقین

* ضلالت: گمراهی

ای طالب تو از ترس فریاد آن دیو لعین که به وسیله من ذهنی خودت و من‌های ذهنی اطرافت به گوشت بانگ می‌زند، از این یقین یا همان فضای گشوده‌شده می‌گریزی و دوباره به گمراهی و تاریکی من‌ذهنی پناه می‌بری.

قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۶۴ و ۶۵

«وَأَسْتَفْزِزُ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجْلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا.»



«با فریاد خویش هر که را توانی از جای برانگیز و به یاری سواران و پیادگان بر آنان [به من‌های ذهنی] بتاز و در مال و فرزند با آنان شرکت جوی و به آنها وعده بده. و حال آنکه شیطان جز به فریبی وعده‌شان ندهد.» [بنابراین شما از بانگ دیو، چه بخواهد شما را تطمیع کند، چه بترساند، نباید بترسید.]

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا»

«تو را بر بندگان من [کسانی که فضاگشایی می‌کنند] هیچ تسلطی نباشد و پروردگار تو برای نگهبانی‌شان کافی است.»

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۸

«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.»

«شیطان شما را از بینوایی می‌ترساند و به کارهای زشت وامی‌دارد، در حالی که خدا شما را به آمرزش خویش و افزونی [یعنی فضاگشایی و بزرگ شدن] وعده می‌دهد. خدا گشایش‌دهنده و داناست.» [این که خدا گشایش‌دهنده است یعنی نه تنها حل‌کننده مسائل ماست بلکه گسترش‌دهنده ما در درون هم هست و دانایی هم از آن اوست.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۵۲

چون بود آن بانگِ غول؟ آخر بگو

مال خواهیم، جاه خواهیم، و آبرو

حالا بگو بینم بانگِ غولِ من ذهنی یا شیطان چگونه است؟ آن بانگ می‌گوید: مال یعنی همانیدگی‌ها را می‌خواهم، مقام می‌خواهم و جلال و قدرت ظاهری، آبروی مصنوعی، احترام و تأیید مردم را نیز می‌خواهم. [هرکسی که به همانیدگی‌ها و قدرت و مقام چسبیده و از آن‌ها زندگی می‌خواهد، نوکر شیطان است.]



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۵۳

از درون خویش این آوازا

منع کن تا کشف گردد رازها

این آوازا که از درونت برمی خیزد را با فضاگشایی منع و خاموش کن تا رازها و حقایق زندگی بر تو آشکار شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۵۴

ذکر حق کن، بانگِ غولان را بسوز

چشمِ نرگس را ازین کرکس بدوز

ذکر حق کن یعنی فضا را بگشا و از جنس زندگی شو و از طریق فضاگشایی آواز گمراه کننده من ذهنی را بسوزان و این چشمِ عدمت که چشمِ خداست را از این کرکس من ذهنی فروبند و از طریق هشیاری نظر و با فضای گشوده شده ببین.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند

در دو صورت خویش را بنموده‌اند

نفس یعنی من ذهنی و شیطان که در واقع نیروی همانش درد و همانیدگی‌ها در جهان بیرون است، هر دو در اصل از یک جنس بوده‌اند، اما به دو صورت خودشان را نشان داده‌اند، یکی به صورت من ذهنی در انسان و دیگری هم خود شیطان.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُند

بهر حکمت‌هاش دو صورت شدند



همان طور که فرشته یعنی فضای گشوده شده و عقل کل یکی بوده اند اما به خاطر حکمت‌های الهی به دو صورت جلوه کرده اند، یکی حضور انسان است و دیگری هم که خداوند می‌باشد. [در انسان خداوند به خودش زنده می‌شود پس ما نمی‌خواهیم نفس و تابع شیطان باشیم].

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۷۹

ما همه مرغابیانیم ای غلام

بحر می‌داند زبان ما تمام

ای پسر، ما همه به منزله مرغابی هستیم، یعنی به دریای یکتایی تعلق داریم، بنابراین دریا زبان حال ما را کاملاً می‌داند. [ما نیز زبان او را می‌فهمیم. زبان او من ذهنی نیست].

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۰

پس سلیمان بحر آمد، ما چو طیر

در سلیمان تا ابد داریم سیر

*طیر: پرنده

پس سلیمان که نماد زندگی ست به منزله دریاست و ما همچون پرندگان هستیم که تا ابد در دریای یکتایی سیر می‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۱

با سلیمان، پای در دریا بنه

تا چو داود آب، سازد صد زره



این لحظه فضا را باز کن، از فضای خشکی ذهن بیرون بپر و لحظه به لحظه با سلیمان قدم در دریای یکتایی بگذار تا آب دریای زندگی برای تو همچون حضرت داود (ع) صد نوع زره حضور بسازد تا دیگر هیچ من ذهنی نتواند به تو آسیب بزند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۲

آن سلیمان، پیش جمله حاضرست

لیک غیرت چشم بند و، ساحرست

آن سلیمان یعنی خداوند دائماً پیش همه ما حضور دارد اما چون ما از جنس من ذهنی هستیم و فضا را باز نمی کنیم، قانون غیرت زندگی چشم هشیاری ما را می بندد و ما را جادو می کند و اجازه نمی دهد که او را ببینیم و وارد دریای یکتایی شویم.

[قانون غیرت خدا می گوید اگر تو از جنس من باشی، یعنی این لحظه مرکزت را عدم کنی می توانی با من تماس بگیری و من می توانم به تو کمک کنم. اما تا زمانی که من ذهنی هستی نمی توانی با من تماس بگیری و مرا ببینی، چراکه اصلاً من ذهنی وجود ندارد، تو در توهم هستی و من با توهم کار نمی کنم.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۳

تا ز جهل و، خوابناکی و، فضول

او به پیش ما و، ما از وی ملول

*ملول: افسرده، اندوهگین

بنابراین به سبب جهل و عقل من ذهنی، بودن در خواب ذهن و زیاده گویی ما که جلوتر از خدا حرف می زنیم، درحالی که خداوند پیش ماست ولی ما از او خسته و دلخور هستیم.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۴

تشنه را دردِ سرِ آرد بانگِ رعد

چون نداند کو کشاند ابرِ سعد

*سعد: خجسته، مبارک

من ذهنی تشنه با شنیدن بانگ رعد، بانگ حوادث، دچار دردِ سر می‌شود، چراکه او نمی‌داند که آن ابر خوش‌شگون برکت و باران رحمت ایزدی را در پی خواهد داشت.

[اگر فضا را باز کرده و درک کند که از جنس این لحظه بوده و از جنس توهمی گذشته و آینده نیست و صبر و شکر کند، ابر سعد باران رحمت ایزدی را می‌آورد. درواقع مسبب، این کار را انجام می‌دهد.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۵

چشم او مانده‌ست در جویِ روان

بی‌خبر از ذوقِ آبِ آسمان

چشم من ذهنی تشنه، بر جویِ روانِ ذهن و فکر بعد از فکر که وضعیت‌ها را نشان می‌دهد، دوخته شده‌است، چراکه از آن‌ها زندگی می‌خواهد و از ذوقِ آب و خردی که با فضاگشایی از آسمان گشوده‌شده درون می‌آید بی‌خبر است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۶

مَرکبِ هَمّتِ سوی اسباب راند

از مُسَبِّبِ لاجَرَمِ محروم ماند



چون من ذهنی همه همت و تلاش خود را صرف علت و معلول و سبب‌سازی ذهن می‌کند و حواسش به همانیدگی‌ها، فکرهاى شرطى شده و الگوهاى قدیمی ست که از آنها زندگی بگیرد و فضا باز نمی‌کند، به ناچار از مسبب‌الاسباب یعنی خداوند که با فضاگشایی کار می‌کند، محروم مانده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

آنکه بیند او مُسَبَّب را عیان

کی نهد دل بر سبب‌های جهان؟

آن کسی که فضا را باز کند و آشکارا مسبب را ببیند که با خرد فضای گشوده‌شده و از طریق کن‌فکان کارها را درست می‌کند، دیگر دل‌بسته سبب‌سازی ذهن و فکر بعد از فکر نمی‌شود.

تنظیم‌کننده متن: لیلا

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۳۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com